



سخن گفتن پیرامون عقب ماندگی ایران در عرصه علوم انسانی همانند نواختن سازی ناهمگون در جمع یک ارکستر سمفونی بزرگ است که مابقی ارکستر دارند هماهنگ با یکدیگر می نوازند. سمفونی که در حال نواخته شدن است آن است که ایران پر از نابغه، دانشمند، مهندس جوان، خوش فکر، طراحان طراز اول، علما و سازندگان فکور است. بخش دیگر سمفونی آن است که علما، دانشمندان و نوابغ ما ظرف دو سه دهه گذشته در عرصه های گوناگون فنی، صنعتی، تولیدی، تحقیقات بنیادی پیشرفته، علمی و امثالهم موفقیت های باورنکردنی به دست آورده اند. افزون بر اینها در فناوری های پیچیده بی که فقط چند کشور پیشرفته در جهان دستی در آن دارند نیز ایران موفق شده دنیا را به شگفتی و حیرت بیندازد. پیشرفت های ما در عرصه های همچون نانو تکنولوژی، هسته یی، موشک سازی و اخیراً نیز پرتاب ماهواره به فضا از جمله این حوزه ها است. حاجت به گفتن نیست که وقتی در عرصه علوم کاربردی همچون فیزیک، شیمی، مهندسی، بیولوژی، مکانیک و غیره پیشرفت های ایران دنیا را به تحسین واداشته، در حوزه علوم انسانی هم ما باید به خود فخر و مباهات کنیم. با این تفاوت که در زمینه پیشرفت های صنعتی و تکنولوژی می توان بهره برداری سیاسی کرده و این پیشرفت ها را حجت و دلیلی برای بغض و کینه قدرت های استکباری علیه ایران دانست.

طبیعی است قدرت های استکباری نمی توانند بپذیرند یک کشوری که تا چندی پیش در ردیف کشورهای جهان سوم بود، بتواند اینچنین در عرصه های علمی و فناوری پیشرفت کند. در نتیجه و به دلیل پیشرفت هایی که به دست علما و دانشمندان جوان، خوش فکر، میهن پرست و نابغه ما صورت گرفته، دشمنان ما اینچنین دچار غیظ و غضب نسبت به ما شده اند.

در حالی که ارکستر سمفونی بزرگ رسانه های دولتی با همه وجود دارد قطعه «پیشرفت های علمی و تکنولوژیک محیرالعقول ایران» را می نوازد، نواختن آهنگی به نام عقب ماندگی ایران در علوم انسانی، همچون خاری در یک گلستان است. درک اینکه ما در عرصه پیشرفت های علمی، صنعتی و فناوری های پیچیده نانو تکنولوژی هسته یی یا پرتاب ماهواره به فضا در کجا قرار داریم و جوامع توسعه یافته در کجا قرار دارند، خیلی مطلب پیچیده بی نیست. ایضاً اینکه آیا اساساً ورود به این عرصه ها می تواند مبین پیشرفت های علمی یک کشور و حتی به منظور اثبات رشد و توسط آن باشد نیز جای بحث زیادی دارد. داستان اتحاد شوروی سابق که در زمینه هسته یی، تولید موشک های فضاییما، ارسال ماهواره به فضا و نشان دادن آن روی کره ماه و... شانه به شانه آمریکا و غرب می ساید، اما در زمینه توسعه و پیشرفت های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آنقدر دچار رکود و عقب ماندگی بود که بالاخره شد آنچه که شد. فروپاشی اتحاد شوروی نشان داد یک کشور هر قدر هم که در زمینه هسته یی، ساخت موشک، تسلیحات فوق پیشرفته نظامی، رفتن به فضا، شکافتن اتم و عرصه هایی از این دست پیشرفت داشته باشد، اما مادام که در زمینه اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی پیشرفتی نداشته باشد، خیلی نمی توان به آینده آن دل بست.

بگذریم که در عرصه همان پیشرفت های علمی و تکنولوژی مورد ادعایمان هم خیلی بیش از ظرفیت و دستاوردهای واقعی و عملی که در این زمینه ها کسب کرده ایم برای خودمان به دلایل سیاسی دسته گل فرستاده و خودمان به خودمان تبریک و تهنیت و دست مریزاد می گوئیم. جایگاه واقعی علمی و توان حقیقی فنی و صنعتی ایران را می توان به اشکال مختلف ملاحظه کرد. مثلاً می توان پرسید؛ آخرین باری که یکی از فیزیکدان های ایرانی یک جایزه بزرگ بین المللی دریافت کرد، کی بود، آخرین بار که یکی از بیولوژیست های ایرانی موفق شد نتایج تحقیقات جدیدش را در یک مجله معتبر بین المللی چاپ کند کی بود، کدام دفعه محققان علمی شیمی در ایران موفق شدند طرز تهیه، سنتز یا روش جدیدی برای ساخت یک ماده یا ترکیب مهمی را پیدا کنند، کدام ماشین آلات طراحی شده یا دستگاه ابتکاری ساخت مهندسان و پژوهشگران ایرانی توانسته راهی بازار شود؟ می توان حتی سوالات به مراتب نازل تری پیرامون جایگاه علم و تکنولوژی در ایران مطرح کرد. کدام اتومبیل ساخت ایران توانسته جایی برای خود در بازارهای جهانی باز کند؟ بیش از نیم قرن از ایجاد صنعت خودرو در ایران می گذرد و تنها دستاورد ما آن بود که با هزینه خودمان آن هم به دلیل ملاحظات سیاسی در ونزوئلا و سوریه سالی چند هزار دستگاه سمند تولید کنیم. کره جنوبی حدود بیست سال بعد از ما شروع به صنعت خودروسازی کرده و تولیدات خودرواش دنیا را برداشته. بماند صنعت خودرو در کشورهای پیشرفته همچون ژاپن، فرانسه، آلمان یا سوئد. اتومبیل های ساخت ایران نه به لحاظ کیفیت و نه به لحاظ قیمت به هیچ روی قادر نیستند با تولیدات کشورهای دیگر در بازار جهانی رقابت کنند. ایضاً لاستیک تولید ایران، پلاستیک تولید ایران، فولاد تولید ایران، مواد غذایی تولید ایران، پوشاک تولید ایران و قس علیهذا. بعد دیگر وضعیت علمی و پیشرفت های صنعتی را در ماه امسال شاهدش بودیم. سرمای هوا و برف عملاً کشور ما را فلج کرد. آن سرما کم و بیش در بسیاری از کشورهای دیگر هم همه ساله اتفاق می افتد. اما نه صنایع شان تعطیل می شود، نه مسافران شان در جاده ها می مانند، نه گازشان قطع می شود، نه برق شان می رود و نه هیچ یک از مسائلی که در ایران اتفاق افتاد در آن جوامع اتفاق می افتد. بماند آلودگی هوا، ترافیک، کره کور بنزین و هزار و یک مشکل و مساله ریز و درشت که نه حل شده و نه امیدی به حل شدن آنها می رود.

حاجت به گفتن نیست که علوم و پیشرفت های علمی در هر کشوری یک کل واحد را تشکیل می دهند. به سخن دیگر وضعیت ما در علوم انسانی، در رشته تاریخ، فلسفه، علوم سیاسی، روابط بین الملل، روانشناسی، جامعه شناسی، علوم تربیتی و... خیلی نمی تواند متفاوت از وضعیت مان در فیزیک، شیمی، بیولوژی، داروسازی، پزشکی هسته یی و مهندسی مکانیک باشد. با این تفاوت که

عقب ماندگی در علوم کاربردی را می توان به اشکال مختلف مشاهده کرد. محصولات و تولیدات ساخت داخل همان طور که پیشتر اشاره داشتیم، مبتنی بر سطح صنعت و فناوری در ایران است. اما آثار عقب ماندگی در علوم سیاسی، روابط بین الملل، علوم اجتماعی یا تاریخ را نمی توان به صورت عینی مشاهده کرد. یک حبه قرص آسپیرین ساخت داخل به وضوح وضعیت و جایگاه صنعت و رشد داروسازی را در ایران نشان می دهد. اما برای درک وضعیت رشته فلسفه یا تاریخ در ایران چه چیزی را می توان ملاک گرفت؟

واقعیت این است که اگرچه آثار و تبعات عقب ماندگی ایران در علوم اثباتی را نمی توان به وضوح و مستقیم مشاهده کرد، اما این مساله نباید ما را دچار این باور خطا سازد که در این وادی ما وضع مان بد نیست. فی الواقع ما نه تنها در علوم انسانی وضع مان مطلوب نیست، که ای بسا از علوم کاربردی هم عقب تر است. فناوری در علوم کاربردی را همان طور که اشاره داشتیم می توان خرید و وارد کشور کرد، یا به هر حال با عقد قرارداد و اشکال دیگر به دست آورد اما چگونه می توان سطح علمی کشور در رشته تاریخ یا علوم سیاسی را با عقد قرارداد با یک شرکت خارجی و خرید تکنولوژی بهبود بخشید؟ عقب ماندگی یا شکاف با جهان پیشرفته در علوم و فناوری را می توان تا حدودی جبران و فاصله را کمتر کرد. اما در عرصه علوم انسانی اینگونه نیست. همانند علوم کاربردی و دقیقه، در عرصه علوم انسانی نیز در دنیا نشریات و فصلنامه های بین المللی معتبری وجود دارند که محققان و استادانی که حرفی برای ارائه دارند، یا تحقیق بکر و ارزنده پی انجام داده اند، یا به نتایج و یافته های جدیدی رسیده اند، یا نظریه و نگاه جدیدی داشته اند، یا پیرامون موضوعی کار بکر و درخور توجهی انجام داده اند، یا نقدی، حاشیه پی بر نظریه پی یا دیدگاه های ارزشمند در گذشته و حال وارد کرده اند، یا نگاهی تازه و متفاوت به موضوعی قدیمی و کلاسیک انداخته اند و سایر مواردی از این دست، آن را در این گونه مجلات و نشریات علمی بین المللی چاپ می کنند. می توان پرسید که ظرف ده، بیست یا حتی پنجاه سال گذشته چه تعداد از این دست مقالات در حوزه علوم انسانی از سوی استادان و محققان دانشگاهی ما به چاپ رسیده است؟ اگر هم هزارگانه مقاله پی از استادی در این گونه نشریات ظاهر شده، انگیزه آن بیپ از آنکه معلول تحقیقات و مطالعات نویسنده بوده باشد، بیشتر به واسطه کسب امتیاز لازم برای مسائل استخدامی، گرفتن گروه و پایه، تغییر از استادی به دانشیاری و از این دست مسائل بوده تا علاقه واقعی استاد به آن حوزه و تحقیقات علمی مستمر. راه دیگری که فقر هولناک مان در علوم انسانی را می توان مشاهده کرد عبارت است از فقدان تولید علمی. فی الواقع ظرف این یکصد سالی که از تاسیس علوم انسانی در ایران می گذرد، سابقه نداشته که استادان ایرانی موفق شده باشند یک فکر، یک نظریه، یک پژوهش اصیل، یک مطالعه جدید و در مجموع یک کار ارزنده، متحول و در سطح استاندادهای بین المللی از خود ارائه دهند. واقعیت تلخ آن است که ما در هیچ حوزه پی از علوم انسانی نتوانسته ایم از خود چیزی ارائه دهیم. هر چه بوده، مال دیگران و عمدتاً مال غربی ها بوده و ما صرفاً آن را یا آنها را به فارسی ترجمه کرده ایم. عالم ترین، فاضل ترین، باسوادترین و در یک کلام مطرح ترین استادان علوم انسانی ما در نهایت چیزی بیش از یک مترجم نبوده و نیستند. همه هنر آنان این بوده که بگویند فلان اندیشمند، صاحب نظر، متفکر و فیلسوف غربی این را گفته یا آن را گفته و همان را ترجمه کرده ایم. بگذریم که در مواردی حتی این انتقال نیز به درستی انجام نگرفته. به این معنا که ترجمه صورت گرفته یا رساله پی که پیرامون آن اندیشمند توسط استادان ما به فارسی تالیف شده آنقدر ثقیل، گنگ و نامفهوم است که خواننده پس از بارها مطالعه هنوز نمی تواند درک کند که بالاخره جوهره حرف یا نظر آن اندیشمند چه بوده. در مواردی سطح و محتوا و انشای نویسنده به گونه پی است که ایشان شک می کند آیا مولف یا مترجم خود اساساً موضوع را درک کرده است؟

ویژگی دیگر علوم انسانی در ایران که مبین عقب ماندگی است، فقدان استادان متخصص پیرامون اندیشمندان یا مکاتب و حوزه های تخصصی است. در مراکز علوم انسانی در غرب، یک استاد یا پژوهشگر، متخصص یا مسلط به پی المثل افلاطون، مارکس یا هگل است. این محققان سال ها روی سوزه یا شخصیت مورد علاقه شان کار کرده اند و نه تنها تسلط کاملی بر اندیشه های آن شخصیت پیدا کرده اند بلکه وی و اندیشه هایش را نیز بعضاً مورد نقد قرار می دهند. فلان استاد علوم انسانی در غرب معروف می شود به اینکه افلاطون شناس است، آن یکی هابزشناس است، دیگری لاک شناس است، چهارمی مارکس شناس، پنجمی وبرشناس، ششمی فرویدشناس، هفتمی پوپرشناس و قس علیهذا. ما در ایران ظرف یکصد سال گذشته کمتر استاد علوم انسانی داشته ایم که وی را بتوان اندیشه شناس، صاحب نظرشناس و مکتب شناس دانست. اجداد ما قریب به یک هزار سال پیش در مرکز امپراتوری اسلام در بغداد یک نهضت عظیم ترجمه به وجود آورده و توانستند بغداد را مبدل به پیشرفته ترین و معتبرترین مرکز علمی دنیا کنند. تفاوت ما با اجدادمان در این است که ما صرفاً ترجمه می کنیم اما آنان افزون بر ترجمه از خود نیز تاثیر و تاثراتی می گذاردند و بعضی چیزها را از خود بر دانش های ترجمه شده می افزودند. ما حتی به اندازه اجداد یک هزار سال پیش مان هم شهامت و توان علمی نداشته ایم.

بررسی، تجزیه و تحلیل و فهم تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع بخش دیگری از عقب ماندگی است. یکی از فعالیت ها و دلمشغولی های علوم انسانی در جوامع پیشرفته عبارت است از بررسی، ریشه یابی و فهم علل و عواملی که زمینه ساز و باعث به وجود آمدن تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی در جوامع می شوند. دانشکده ها و موسسات علوم انسانی در غرب نه تنها بخش مهمی از فعالیت هایشان پیرامون تلاش در جهت فهم تحولات جوامع شان است، بلکه بسیاری از آنها همین تلاش را در جهت فهم و آشنایی با جوامع دیگر نیز می کنند. در بسیاری دانشکده های علوم انسانی در غرب، رشته ها و گرایشات گسترده پی وجود دارد که استادان آن سرگرم مطالعه، آشنایی و تحقیق پیرامون جوامع دیگر و تحولات آنان در گذشته و حال هستند. در انگلستان به عنوان مثال یک دوجین موسسه و دانشکده وجود دارد که تخصص آنها ایران است. از تاریخ گذشته ایران گرفته تا تحولات مدرن آن، از شعر و هنر، موسیقی و ادبیات و داستان نویسی ایران گرفته تا مشاهیر و کتیبه ها و سنگ نوشته های چندین هزار ساله آن. در آلمان، فرانسه، آمریکا، روسیه و حتی ژاپن نیز چنین موسساتی فراوانند. اما در ایران ما محض نمونه حتی یک دانشکده نداریم که در آن جمعی سرگرم بررسی روی انگلستان یا تاریخ آن باشند. در عوض ما این موسسات و محققان را به باد ناسزا می گیریم که آنها شرق شناس هستند. آنها برای جاسوسی، تاراج منابع، تسلط بر ما و به انحراف کشاندن فرهنگ ملی ما به این فعالیت ها اهتمام می ورزند. هرگز هم از خودمان نپرسیده ایم که مطالعه بر روی خط میخی، سنگ نوشته های چند هزار سال پیش یا سبک شعر فلان شاعر، یا بررسی فلان جنبش یا نهضت هزار سال پیش، چه کمکی به غربی ها می کند که بتوانند امروز بر ما تسلط بیشتری پیدا کنند. حاصل تحقیقات غربی ها در حوزه ایران شناسی حجم انبوهی از کتب و آثاری شده که طرف دو قرن گذشته پیرامون تحولات و مسائل مهم ایران تالیف شده. ما ضمن آنکه به غربی ها ناسزا می گوئیم و آنها را متهم به داشتن طرح

و برنامه برای ضربه زدن به خودمان می‌کنیم و مطالعات آنان را روی ایران یکسره از جنس جاسوسی و تبهکاری می‌پنداریم، در عین حال نیز کتب و آثار آنان را ترجمه کرده و در دانشگاه‌ها می‌ماند از آنها بهره برداری می‌کنیم. نوشتن و بررسی تحولات سیاسی، اجتماعی، تاریخی یا فرهنگی کشورهای اروپایی، آسیا، آمریکا، خاورمیانه، آفریقا و شرق دور اعم از گذشته یا امروز که جای خود دارند، ما حتی نتوانسته ایم پیرامون کشورها و مناطقی که دیوار به دیوار ما هستند و به ما چسبیده‌اند نیز کارهای ارزنده و قابل مطالعه‌ی بیرون دهیم. به عنوان یک مثال زنده، جدی‌ترین، واقع‌بینانه‌ترین و آگاهی‌بخش‌ترین تحلیل‌ها پیرامون تحولات عراق طرف‌قریب به سه، چهارسال گذشته از زمان اشغال آن کشور و سقوط رژیم صدام حسین، ترجمه غربی‌ها بوده. ایضاً در خصوص افغانستان بیخ‌گوشمان با صدها سال تاریخ، زبان و مذهب مشترک، مثال بارز دیگر مساله بازگشت به اسلام و موج جدید اسلامگرایی است. ظرف‌قریب به هفت سالی که از یازده سپتامبر می‌گذرد اساتید علوم انسانی ما حتی یک صفحه مطلب ارزشناک در خصوص پدیده اسلامگرایی و خیزش آن در جهان اسلام نتوانسته‌اند به رشته تحریر درآورند. هرچه در این حوزه‌ها بوده باز کار غربی‌ها بوده که ما دست و پا شکسته آنها را ترجمه کرده‌ایم. البته در عرصه تحولات سیاسی بین‌المللی و منطقه ما مطالب غیرترجمه‌ی بی‌داشته‌ایم اما محتوای آنها حکایتی است. گفتمان غالب در مطالب وطنی که تولید می‌کنیم همان نگاه رنگ و رو رفته، ورشکسته و تکراری «دایمی جان ناپلئونی» و «توهم توطئه» است. از جمله اینکه بن‌لادن و القاعده را خود امریکایی‌ها به وجود آوردند، یازده سپتامبر کار خود امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها بوده، حمله صدام حسین به ایران و کویت به دستور خود امریکایی‌ها بوده، هدف آمریکا از آمدن به عراق تسلط بر منابع نفتی آن کشور و رویارویی با ایران بوده است و در یک کلام همه چیز حسب طرح و نقشه‌های صهیونیست‌ها و نیروهای پنهانی است که در لندن و واشنگتن سرخ‌تحوالات بین‌المللی را در دست دارند. هیچ‌کس مدعی نیست که آمریکا، غرب یا صهیونیست‌ها «فرشته»‌اند. اما تبیین هر تحولی، هر واقعه تاریخی، هر تغییر و تحول سیاسی و اجتماعی در گذشته و حال از منظر طرح‌ها و توطئه‌های دشمنان ایران و اسلام و نسبت دادن هر آنچه که نمی‌پسندیم به دشمنی موهوم که چشم دیدن ما را ندارد، مبین هرچه باشد، مبین پیشرفت و پختگی ترقی در علوم انسانی نمی‌تواند باشد. تأکید بالاترین دستگاه متولی امور فرهنگی و علوم انسانی کشور، یعنی شورای عالی انقلاب فرهنگی بر مقوله «مهندسی اجتماعی» یا «مهندسی فرهنگی» بعد دیگر عقب‌ماندگی ما در علوم انسانی است. اندیشه یا ایده «مهندسی اجتماعی» فکری بود که در قرن نوزدهم از سوی برخی از صاحب‌نظران علوم انسانی مطرح شد. بررسی بیشتر اندیشه «مهندسی فرهنگی» در وراي این یادداشت قرار می‌گیرد. فقط به این مختصر بسنده کنیم که این ایده در قرن نوزدهم مطرح شد و هنوز آن قرن به پایان نرسیده بود که منسوخ شد. بقایای آن هم در نیمه اول قرن بیستم از میان رفت و از اواسط قرن بیستم متخصصان علوم انسانی دریافته بودند که اشکال ایده «مهندسی اجتماعی» در کجاست و چرا این فکر یک دورنمای زیبا و یک سراب نیست اما در جامعه ما می‌بینیم که بالاترین دستگاه فکری - فرهنگی کشور و بالاترین مرجع علوم انسانی با همه وجود پای علم مهندسی اجتماعی که ظرف‌قریب به یک قرن می‌شود منسوخ شده، نشسته و خیلی جدي دارد بررسی می‌کند که چگونه این ایده را در جامعه پیاده کرده و در نتیجه راه رستگاری احاد ملت را فراهم کند.

آنچه در این یادداشت آمد، صرفاً نشان‌دهنده جنبه‌هایی از عقب‌ماندگی علوم انسانی در ایران است. حاجت به گفتن نیست که این مشتی بود نمونه خورار.